

در خاك پاك

-۳-

شبی که خانه فرهنگی ایران در لاهور مجلسی به افتخار اعضاء (R.C.D.) تشکیل داد، منم خود را در آنجا جازدم. مجلسی بودم کب از چند تن از اولیای آموزش و پرورش و سازمانهای اداری واجتماعی و استادان دانشگاه تهران و چند تن از اهل ذوق و فن پاکستان .
وجه اشتراك این جمع- به قول آقای ذوالفقار علی رئیس انجمن روابط فرهنگی ایران و پاکستان در لاهور- چیزی جز این نبود که همه نام خیم و سعدی و حافظ و مولانا را شنیده بودند و کم و بیش آثار آنها را می شناختند. وقتی یکی از صفحات موسیقی ایرانی شعر حافظ را میخواند اغلبی آن شعر را فهمیدند، و من به شوخی به ذوالفقار علی گفتم: گوئی روح حافظ بر فراز این مجلس که در لاهور- سی کیلومتری مرز کشمیر- تشکیل شده می رقصد و میگوید:
به شعر حافظ شیراز می رقصند و می گویند

سبه چشمان کشمیری و ترکان سمرقندی!

منتها بجای ترکان سمرقندی ترکان اسلامبولی آمده بودند ولی آنها هم می خواندند و میرقصیدند. در عالم غربت همزبانها و هم ولایتی ها بهم مهر بانتر میشوند، ایرانیان مقیم لاهور هر چند گاه يك بار جلساتی در خانه های خود دارند. يك دكتر پاکستانی بنام «دکتر سیال» به زبان فارسی با من اظهار آشنائی کرد و به شوخی گفت: من تو هم ولایتی هستیم؟ من تعجب کردم . معلوم شد به مصداق ضرب المثل قدیمی فارسی که «از یکی پرسیدند: اهل کجائی؟ گفت هنوز زن نگرفته ام!» او هم مدت ها در آبادان در بیمارستان شرکت نفت کار میکرده و در آنجا با يك دختر خانم زیبای کرمانی آشنا شده و ازدواج کرده با این حساب او خود را هم شهری مخلص میدانست. خانمش که فامیل شفازند کرمانی دارد دختر مرحوم معین الاطباء کرمانی و نوه حسین شاه جوپاری است . به این آشنائی شبی مهمان این خانواده مهر بان بودیم. در آنجا ایرانیان مقیم لاهور، خانم بهنام، دكتر پناهی و خانمش ، دكتر ادیبزاده و خانمش يك دختر خانم ایرانی دانشجو در رشته طب ، يك دكتر خانم دانشجو در رشته مهندسی، يك دانشجوی آبادانی ، و دانشجوی دیگری متخلص به «نوا» شرکت داشتند، آقای اصفهانی تاجر معروف ایرانی که فروش چای را در پاکستان منوئل خود کرده است نیز حضور داشت. جمعی کثیر از قضات و استادان و رجال پاکستانی نیز بودند .

درین مجلس سخنان جدی و رسمی به زبان انگلیسی و سخنان روزمره به زبان اردو زده میشد و شوخیها با اشعار فارسی و ضرب المثل های ایرانی تزیین مییافت.
درین مجلس قطعه شعری را که آقای نوا برای من تکرار کرد نقل میکنم :

بازار کورها

اینها که فرق خوب و بد اصلا نمیدهند
این چننه خالیان که بما جا نمیدهند؛
فرصت بطوطیان شکرخا نمیدهند
مهلت به بلبلان خوش آوا نمیدهند
وقعی دگر به گفته شیوا نمیدهند
چون امتیاز در و خزف را نمیدهند

در انجمن باهل سخن جا نمیدهند
جایی برای مرد سخن، کو در انجمن؟
این جفدهای شوم دلزار بی هنر
این زاغهای زشت بد آواز ذوق سوز
این آبروی شهر و سخن ریز مردمان
در و خزف یکمیست به «بازار کورها»

* * *

پروفیسور محمد باقر استاد و رئیس گروه آموزشی زبان فارسی دانشگاه پنجاب، رکن
رکین ادب و ذوق فارسی در لاهور محسوب میشود. او تألیفات فراوان دارد که مهمتر از همه
راهنمای شهر لاهور را میتوان نام برد و این به زبان انگلیسی است. کتب متعدد به فارسی چاپ
کرده و دو نسخه از آن را بنام «تذکره مخزن الغرائب» و «درفش کاویانی میرزا اسداله خان غالب»
به من مرحمت کرد. او هم چنین مدیر مجله‌ای قدیمی است بنام «اورینتل کالج میگزین» که
بیش از ۳۲ سال است منتشر میشود و در واقع ارگان و از ارکان مؤسسه شرقشناسی دانشگاه
پنجاب بشمار میرود. زیر نظر این استاد، دیگران نیز کارهای تحقیقی خود را نشر میدهند
چنانکه استاد بشیر حسین مرقعات ابوالفتح گیلانی را چاپ کرده است.

برنامه دیدار از آثار تاریخی لاهور با دکتر اکرم شاه ترتیب یافت. برای اینکه موقعیت
آثار تاریخی این شهر را از نظر زمانی تشخیص دهیم ناچاریم چندسطری از تاریخ لاهور که در
واقع دومین پایتخت شبه‌قاره بوده - تحریر کنیم. زیرا تاریخ پاکستان و هند تا قبل از تقسیم از هم
جدا نیستند و هر چه گذشته مربوط به هر دو مملکت بوده است.

آثار تاریخی پاکستان اغلب شامل قلعه‌ها و مساجد و قبور اقطاب است ولی کمتر امزاده‌ای
در این کشور اسلامی میتوان یافت. در واقع پاکستان تنها کشور اسلامی است که با وجود یکصد و
چند میلیون جمعیت و ۹۰ هزار کیلومتر مربع مساحت، کمتر امزاده‌ای دارد. آنها - برخلاف ما
ایرانیها و عراقیها و شامیها برای زیارت خود هرگز امزاده‌ای را بقتل نرسانده‌اند که بارگاهی
بر مزارش بسازند و زیارتگاه کنند! *انال جامع علوم انسانی*

* * *

هندو پاکستان هرگز خطری برای همسایه‌ها نداشته‌اند، نخستین آزمایشی که در این
مورد شده است حمله جیمپال پادشاه لاهور به طرف غزنه و افغانستان از طریق خیبر بوده است
(۹۷۹ م = ۳۶۹ هـ) که درین لشکر کشی بر اثر سرمای شدید و کوهستانهای سخت سپاه هند آسیب
فراوان دید. هندیان زودسر ما خود از ژنرال سرما شکست خوردند و سپاهیان غزنه راهها را
بستند و جیمپال ناچار شد از در صلح درآید و مبالغ هنگفتی تپهل خراج کند.

جیمپال پس از بازگشت به لاهور از تمهدی که کرده بود سر باز زد و بالنتیجه سبکتکین سپاه
خود را از تنگه خیبر گذراند و پپشاور را قبل از مرگ خود در جزع قلمرو غزنویان در آورد (حدود
۹۹۷ م - ۳۸۷ هـ) دنباله فتوحات او را پسرش محمود ادامه داد و همانست که به روایتی ۱۷

بار به هند لشکر کشید و تنها در یک فتح سومنات (۱۰۲۶هـ/۴۱۷م) بیش از بیست هزار هزار (۲۰ میلیون) دینار غنیمت به همراه آورد که در یکی از آنها شخص جیپال بود که در من یزید خراسان سلطان محمود او را به ۸۰ درهم فروخت! لاهور در سال ۱۰۲۱م (۴۱۲هـ) رسماً به تصرف محمود درآمد.

من وقتی از راه خیبر می گذشتم و بالای هر تپه و تلی برجی و قلعه‌ای و باروئی میدیدم که پناهگاه خان و قبیله و طایفه‌ای بوده است؛ درست در نظر من مجسم شد عبور سلطان محمود و تسلیم کردن پی در پی این قلعه‌ها، و ایستادگی قلعه‌بانی که از فراز بارو پائین نیامد و سلطان خواست به او التیما توّم بدهد که تا فردا اگر تسلیم نشد چنین و چنان خواهد کرد، وزیر اول تیماتوّم را نوشت در حالی که این شعر فردوسی در پایان آن بود:

اگر جز به کام من آید جواب من و گرز و میدان و افراسیاب
چنانش بکوبم بگرز گران که پولاد کوبند آهنگران

و سلطان چنان ازین شعر خوشش آمده که از همانجا تصمیم گرفت از فردوسی که مطرود درگاه شده بود دلجوئی کند. این داستان اگر راست باشد دلیل بر اینست که همان روزگاران هم قبایل این حدود علاوه بر پشتو به زبان فارسی هم آشنا بوده‌اند و این اشتباه است که ما تصور کنیم زبان دری به همراه لشکریان محمود به هند رفته است.

من وقتی در لاهور بودم این حرف را از زبان پروفیسور محمد باقر استاد و رئیس گروه آموزشی زبان فارسی دانشگاه بچاپ شنیدم که گفت: «به گمان من زبان فارسی خیلی پیش از اسلام و شاید در زمان کوشانی‌ها و توسط آنان به هند آمده باشد».

استاد گفت من برای این سخن فعلاً دلیل روشنی ندارم ولی قرائنی هست که این نظر را تأیید می‌کند. بنده این داستان مربوط به فردوسی را اینجا آوردم که آنرا لااقل به عنوان دلیلی بر اینکه شاید فارسی قبل از سلطان محمود در آن حوالی رایج بوده بشمار آورند.

غزنویان بعد از شکست مسعود در دندانبان (۴۲۹ = ۱۰۳۷ م) به لاهور منتقل شدند و ابراهیم شاه و ارسلان شاه و دیگران تا حوالی یک قرن در آن نواحی بر اساس نانی که سبکتکین در کاسه شان ترید کرده بود به حکمرانی میپرداختند و من فرصت آنرا نداشتم که قلعه‌هایی مثل مندیش و نای رادر آن حوالی جستجو کنم، ولی این مسلم است که اینجا قلعه‌هایی بوده است که تن امثال مسعود سعد را در خود می‌سائیده آنجا که به زبان پارسی و شعر پارسی چون نای در حصار نای می‌نالدند و ناله آنانرا مردم می‌شنیدند و می‌فهمیدند تا اینکه بالاخره لاهور را در (۱۱۸۶ = ۵۸۲ هـ) به سلاطین غور سپردند و شهاب‌الدین غوری کسی بود که از لاهور خود را به دهلی نیز رساند هر چند بدست عشایر این ناحیه کشته شد.

قطب‌الدین ایبک جانشین علاء‌الدین از کسانی است که قبر او در لاهور قرار دارد و من ازین مقبره - که در دست تجدید ساختمان است - دیدن کردم. او مؤسس سلسله‌ای است که مملوکان از حوالی ۱۲۰۶ م (۶۰۳ هـ) در لاهور و دهلی تشکیل داده بودند. منار قطب در دهلی بنام او معروف است.

بای چنگیز در زمان فرار جلال‌الدین خوارزمشاه به حوالی سند میرسد ولی خوشبختانه قراتر نمیرود. شهرت سلطان جلال‌الدین در هندوستان کمتر از ایران نیست. او بعد از اختلاف

و در واقع خیانت سردارانش در غزنه، ناچار شد به هند فرار کند، او از راههای میان بر خود را به حوالی رود اتک رسانید که یکی از شعبات سند است و نزدیکیهای راولپندی امروزی قرار دارد، او وقتی خود را به کنار این رودخانه عظیم رساند و متوجه شد که چنگیز و سپاهیان مغولی در تعقیب او و در واقع در چند قدمی او هستند، کاری عجیب کرد: میگویند - البته از قول خود او روایت کرده اند - که زنان و فرزندان و مادر جلال الدین از او خواهش کرده اند - از جهت اینکه بدست دشمن نیفتند - آنها را بقتل برساند و سلطان در اثر اصرار آنان، همه را به سند افکنده و در واقع خود را سبکبار کرده است! سپس با اسب بی نظیر خویش به دریا زده و درست هنگامی به آن طرف رود رسید و مشغول خشک کردن نمذ زین و لباس خود بود که چنگیز و سربازانش درین طرف رود انگشت بدهان مانده بودند و گویا چنگیز درین حالت گفته بود: کاش فرزندی چون جلال الدین داشتم!

حکومت بردگان ترک بر لاهور دوامی نداشت هر چند التتمش توانسته بود تا زمان مرگ خود (۱۲۳۶ م = ۶۳۴ هـ) بر بیشتر نواحی شمال هند تسلط پیدا کند، خلجیان - خصوصاً علاء الدین - بکمک سپاهیان عشایر افغانی خود با بیرحمی تمام توانستند برای مدتی شورشیان هند را ساکت کنند، این کار وقتی صورت گرفت که علاء الدین هزاران اسیر را با زنجیر در میدان دهلی زیر پای پیلان افکند و سپس از کله های آنها - که له نشده بود - مناره هائی بر پا ساخت.

تیمور لنگ در سال ۱۳۹۸ م (۸۰۱ هـ) از طریق خیبر عازم هندوستان شده و طبعاً اول پیشاور و بعد لاهور را بتصرف آورده است، سپس خاندان تغلقی ها را در دهلی برافکند و مدتی بعد بایور نواده تیمور توانست پادشاهان لودی لاهور را برافکند و بازار شهر را بسوزاند و شهر را یغما کند (۱۵۲۶ م = ۹۳۳ هـ).

بابر و پسرش همایون بزودی تا اگره و دهلی پیش رفتند، و این همان همایونی است که وقتی در ۱۵۴۰ م (۹۴۷ هـ) از شیر شاه شکست خورد از بیابان سند و سیستان خود را بایران پناه داد. من شنیده ام درمزار شاه نعمت الله ولی شعری یادگاری بوده است که همایون هنگام فرار از طریق کرمان در آنجا بر دیوار نوشته بود *والعهدة علی الراوی*، همایون پس از مرگ شیر شاه، بکمک شاه طهماسب صفوی پادشاه ایران به هند بازگشت، اما شش ماه پس از بازگشت، از پشت بام غلته شده به زمین افتاد و درگذشت (ژوئن ۱۵۵۶ م = ۹۶۴ م). اکبر پسر او که تا ۱۶۰۵ (۱۰۱۴ هـ) بر هند حکومت رانده از مهمترین پادشاهان عصر مغولی است، آثار مهم تاریخی لاهور مربوط به زمان همایون و اکبر و اورنگ زیب و شاهجهان است.

امپراطوری هند در زمان این پادشاهان وحدتی عجیب یافت، از دکن تا بنگال و از دهلی تا لاهور همه یکدل و یک زبان - به مفهوم واقعی، یعنی زبان فارسی - زیر لوای اینان بودند، و لاهور پای تخت دوم آنها محسوب می شد.

در زمان سلطنت اکبر بود که برای نخستین بار رسم سوختن زنان بیوه هندو به همراه جسد شوهرشان، منسوخ شد و اجازه داد زنان بیوه بتوانند مجدداً عروسی کنند، در مجالس

او علمای اسلام و عیسوی و هندو و بودایی حضور می‌یافتند و مباحثه می‌کردند .
 جهانگیر پسرش که در ۱۶۰۵م (۱۰۱۴ هـ .) به حکومت رسید با «کباب سیکی»
 اطرافیان خود را در لاهور به سفرهٔ حکومت دعوت کرد ! و این مثل کباب معتضدی بود ،
 بدین معنی که وقتی عده‌ای از عشایر سیک با پسر بزرگش خسرو همراهی وطنیان کردند ، دستور
 داد ۷۰۰ تن از آنانرا در خارج شهر لاهور بوضع خیلی فجیع و هولناکی هلاک کردند ، یعنی
 امر شده‌ها را به سیخ کشیده‌ند!

جهانگیر شوهر همان زن نامدار ایرانی است که در تاریخ به نورجهان معروف و در
 ۱۶۱۱ (= ۱۰۲۰ هـ .) زمان شاه عباس بزرگ به ازدواج جهانگیر درآمد بود این زن
 در کارها نفوذ داشت و بالاخره در مورد انتخاب ولیعهد دخالت کرد و همین کار موجب توقیف
 جهانگیر شد ، ولی نورجهان به لطائف‌الحیل او را از زندان فرزندان نجات داد .
 در زمان همین پادشاه است که واسکو دو گاما و البوکرک پای به سرزمین هند نهادند
 کم‌کم بساط استعمار غربی درین کشور گسترده شد .

شاهزاده خرم بعد از مرگ پدرش (۱۶۲۷م = ۱۰۳۷ هـ .) به کمک آصف خان وزیر
 اعظم جهانگیر که دخترش ممتاز بیگم را بزنی خرم داده بود- توانست بر برادرش شهریار
 و هم‌چنین حامی او نورجهان پیروز شود ، خرم به‌عنوان شاه‌جهان بر تخت نشست و شهریار
 را کشت .

بنای معروف تاج محل فعلی را شاهجهان برای همسر خود ساخته که يك پارچه سنگ
 مرمر شفاف است و يك نمونهٔ كوچك از آن (ماکت) در یکی از سالن‌های موزهٔ قلعه شاهی
 لاهور وجود دارد .

در زمان شاهجهان حوزهٔ قدرت او از تنگهٔ خیبر گذشت و به کابل نیز رسید ، و قندهار
 هم در زمان او تسلیم هند شد . تخت طاوس را که در تاریخ معروف است برای همین زن
 به قیمت شش کروور روپیه ساخت .

پسران شاه‌جهان ، در بستر بیماری پدر ، بجان یکدیگر افتادند و درین میان اورنگ‌زیب
 از همه زرنگتر بود ، او و پسرش محمود و برادرش مسراد ، پدر پیر را دستگیر نموده بزندان
 فرستادند (۱۶۵۸م = ۱۰۶۹ هـ) و در واقع هشت سال در زندان بسر برد .

اورنگ‌زیب تا ۱۷۰۷م (۱۱۱۹ هـ) سلطنت کرد ، معظم یکی از پسران او بر اوضاع
 آشفته مسلط شد در حالیکه دائماً با سیک‌ها در جنگ بود و بالاخره نیز در لاهور بسال ۱۷۱۲م
 (۱۱۲۴ هـ) درگذشت .

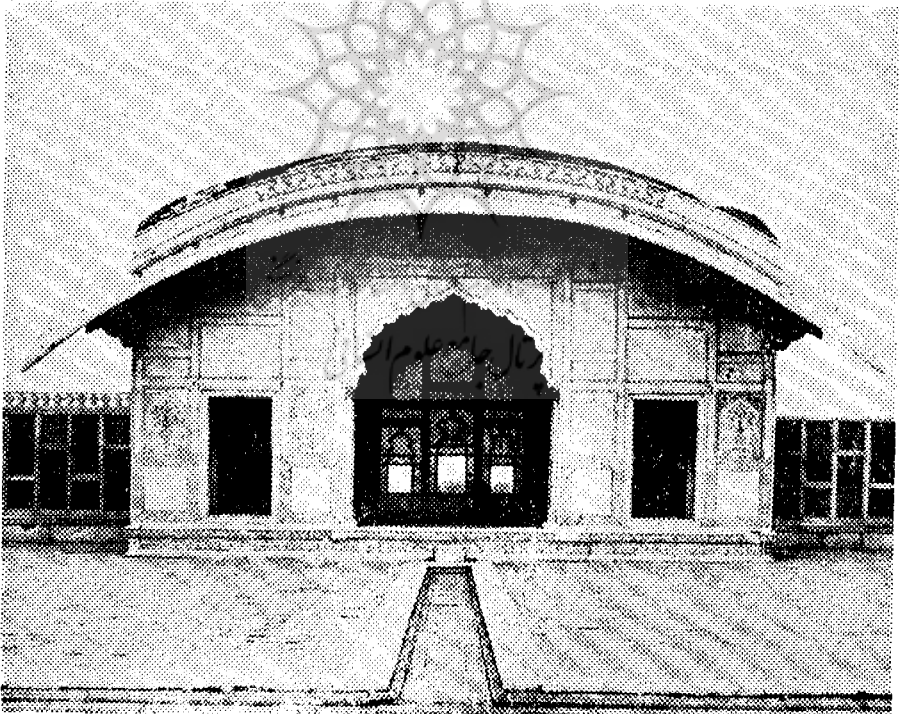
جهاندارشاه و پس از او فرخ‌سیر و بالاخره محمدشاه در ۱۷۱۹م (۱۱۳۲ هـ) به تخت هندجای
 گرفتند و این محمدشاه در حالی که سرگرم جنگ‌های داخلی و انقلابات و آشفتگی‌های بسیار بود
 در ۱۷۳۸م (۱۱۵۱ هـ) مواجه با يك سیلاب بزرگ شد که از درهٔ خیبر سرازیر گردید و آن
 سپاه نادرشاه افشار بود . بعد از بازگشت نادر حکومت بدست قبایل کوهستانها و خصوصاً
 سیک‌ها افتاد و لاهور مرکز آنان بود ، کاخها و باغهای مغول از آن این قوم شد و پس از آن

احمد شاه ابدالی نیز خود را تادهلی کشاند (۱۷۵۷ = ۱۱۷۱ هـ) و تنها سپاه طاعون بود که سپاه افغان را عقب زد .

ازین پس لاهور میدان ترکتازی سیکها بود تا مبارزات انگلیسها کار را بر آنها تنگ کرد و بالاخره در سال ۱۸۴۶ م (۱۲۶۳ هـ) . انگلیسها با دادن سیصد مقتول و دوهزار مجروح سیکها را بیرون کردند و یک میلیون ونیم لیره غرامت جنگی از سیکها گرفتند و در ازاء همین غرامت بود که سیکها کشمیر را که جزو قلمرو مهاراجه بود به مبلغ یک میلیون لیره به راجه جوما فروختند و غرامت پرداختند .

حکومت انگلیسها تا ۱۹۴۷ م (= ۱۳۶۷ ق = ۱۳۲۷ ش) دوام یافت تا درین سال شبه قاره هند به دوسر زمین پاکستان و هندوستان تقسیم شد و بنای تازه ای در تاریخ شبه قاره پدید آمد .

قلعه شاهی لاهور از بزرگترین و درعین حال زیباترین بناهای تاریخی عالم است با دیوارهای قطور و آجری محکم و برجها و تیراندازهای خاطره انگیز . این قلعه تنها برای دفاع نبوده، درست است که اطراف آن اطاقهای سربازان و پاسگاههاست، اما در میان قلعه قصرها و باغهای دلپذیری است که شبهای رؤیا انگیز شاهجهان و ملکه نورهان را بخود دیده است.

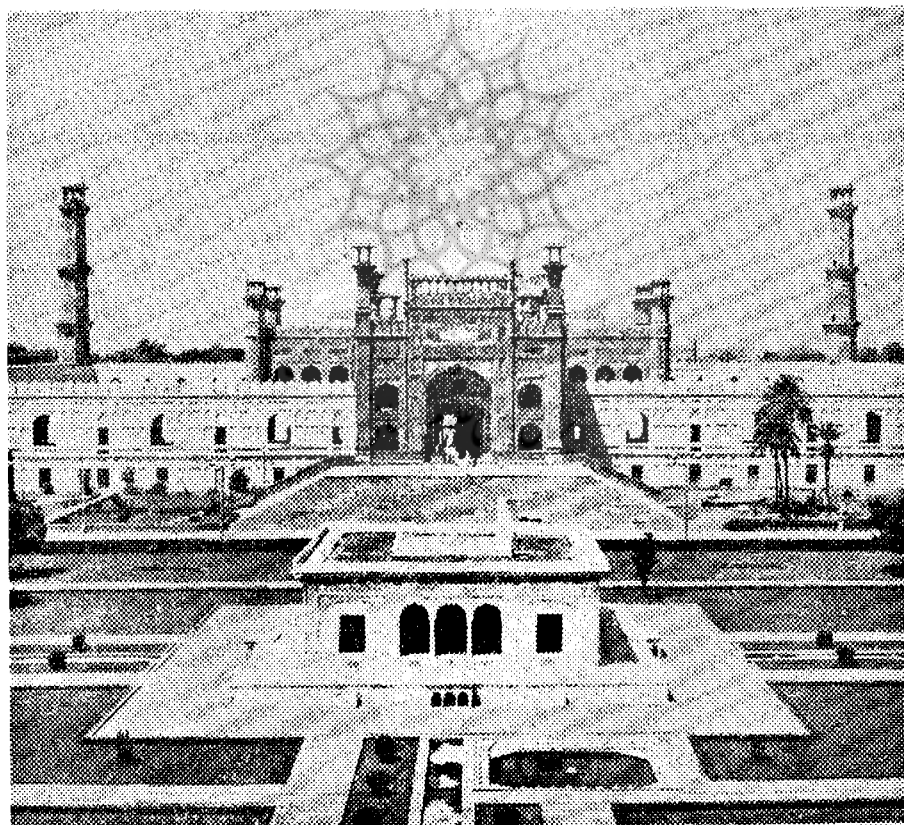


«نولخه» در قلعه شاهی لاهور

همه نقش و نگارها مرمر در مرمر است!

نقاشیهای اطراف دیوارها به سبک معروف به مغولی در واقع ایرانی عصر صفوی، همچنان زنده و تابناک باقی مانده.

برای دیدن آثار تاریخی لاهور مدتها وقت لازم است، من همانطور سرپائی، درین قلعه دوائر عجیب دیدم که در دنیا نظیر ندارد یکی ساختمانی منفرد، از سنگ مرمر سفید متعلق به شاهجهان (۱۰۴۱ = ۱۶۳۲ م) که در سینه آن سنگها، با سنگهای مرمر رنگین - سیاه و سبز و قرمز و دیگر گونه‌ها - گل کاری و نقش و نگار کنده‌اند، بدین معنی که سینه سنگ مرمر سفید را با دقت و ظرافت بریده و داخل آن سنگ مرمر رنگین بشکل گل و بوته نهاده‌اند اما چنان دقیق که گوئی با قلم و نقاشی کرده‌اند. این ساختمان که «نولخه» خوانده میشود در حکم دری یتیم درین قلعه باقی مانده، فقط چند جای مرمرها را که با سنگهای قیمتی زینت داده بودند، در زمان تسلط سیک‌ها کنده شده و آسیب دیده: آخر در زمان تسلط سیک‌ها، این قلعه مرکز سپاه آنان بوده و این اطاقهای ظریف، محل سپاهیان و شاید هم آخور اسبان شده بوده است. بازی روزگار است که گاهی قفسه‌های کتابخانه مسجد نیشابور را آخور اسبان غرها



پادشاهی مسجد، نمای آن تمام از مرمر سرخ است

قرار میدهد و طلبه را به تیمار کردن اسبان وامی دارد و گاهی بناهای مرمری خوابگاه نورهان را اصطبل سیک‌ها می‌سازد.

بنای عجیب دیگر این قلعه، خوابگاه ملکه نورهان بود، اطاقی زیبا که پنجره کم داشت و در آن که بسته میشد کاملاً تاریک می‌نمود. سقف آن را آئینه کاری کرده بودند، اما مهندس چه هنری بکار برده بود واقعاً قابل بیان نیست: سه چهار لامپ برقی رنگین را مأمور مر بوطه در دست خود گرفته روشن میکرد و می‌چرخاند، نور رنگین که به سقف می‌تابفت ستارگان رنگین رؤیائی را در حالی که گوئی در آسمان می‌چرخند مجسم می‌نمود، با تغییر رنگ چراغها، کیفیت گردش ستارگان و نورپاشی آنها تغییر میکرد. به هیچوجه نمیشود با قلم، این منظره سحرآمیز را مجسم کرد، باید فیلم برداشت و نشان داد.

همه هنر در آئینه کاری سقف این خوابگاه است. گویا، در شب‌های خاص، شمعهای رنگین را روشن میکرداند، و در پرتو لرزش شعله شمعها، تابش و گردش ستارگان در سقف این اطاق سحرآفرین، خواب به چشمان ملکه نورهان می‌آورده است.

* * *

پادشاهی مسجد، یا مسجد پادشاه نیز از شاهکارهای صنعت معماری لاهور محسوب میشود. این مسجد توسط اورنگ زیب حوالی سالهای ۱۰۸۴-۱۰۸۵ هـ (= ۱۶۷۳-۱۶۷۴ م) ساخته شده و روکار آن تماماً با سنگ مرمر قرمز رنگ است و این سنگها را چنین يك رنگه و بکنواخت از کجا آورده و درین مدت کوتاه تراشیده‌اند، خود از عجایب است. در میان این مرمرهای سرخ، گل و بوته‌هایی با مرمرهای رنگین دیگر، خصوصاً سفید، پرداخته‌اند، چنانکه گوئی يك قلمکار نقاشی است. تا انسان نرود و دقیق نشود نمیتواند تصور کند که این تابوها نقاشی نیست و سنگ مرمر سفید و سیاه و رنگین است. تحیر من ازین است که با چه وسائلی و چه نقاشانی طرح اولیه این آثار را ریخته‌اند؟ و کدام بودجه این مجموعه آثار عظیم را به وجود آورده؟ چندانکه امروز حتی بودجه‌ای برای تعمیر آنها نمیتوان تأمین کرد و جای جای آن را هم که آسیب دیده و بحال نخستین در آورده و یکی دو جا که تعمیر کرده‌اند، ناشیگری کارگران امروزی در برابر هنر گذشتگان سخت آشکار و چشم گیر است.

نا تمام